

عرفان و عارف از منظر ابن سینا

دکتر زهره نادری نژاد

چکیده

آدم ظهور گنج مخفی خداوند متعال است، تیر محبوبی او را نشان رفت، زیرا تنها مرآت کامل و کون جامع اوست. او قوس نزول را به طور کامل طی نمود و از اوج خطیر قدس به حضیض عالم ملک راهی گشته است، از وطن اصلی قرب خود به غربت دیار ملک رهسپار گردید. حال این مسافر غریب باید به وطن اصلی خود را برگردد، در قوس صعود سفر خود را آغاز می نماید، فراز و نشیبهای فراوانی سرراه اوست، که تنها با نور افکن عرفان و معرفت گذار از آنها سهل و همواری می شود. او در این سفر، به طور مرتب در معرض تیرهای بغض و کین دشمنان داخلی و خارجی است که فقط با ذره همت، سلاح معرفت و توفیق، توشه ذکر الهی می تواند از این میدان جان سالم به در برد. این مهم همه در نظر عرفا و همه در نظر حکما مورد توجه و عنایت واقع شده است، از جمله شیخ الرئیس در جاهای مختلف آثار خود به صورتهای متنوعی بدان پرداخته است، مخصوصاً در خط نهم و دهم اشارت و تنبیهات، که نسبتاً مبسوط مورد مذاقه قرار داده است. ایشان ابتدا، به تعریف عرفاغن و عارف می پردازد، سپس مراتب، مدارجی که سالک لازم است طی نماید، همچنین وسائل و زاد و توشه ای که در این مسیر نیاز دارد تا به وطن اصلی خود عروج نماید و از غربت به قربت راه یابد، را تبیین می نماید.

مقدمه

حمد و سپاس بی حد سزای ذات خدائی است که سلطان عزت و وحدتش به صمصام بران غیرت نام و نشان غیرت را قطع و محو کرد که «کان الله و لم یکن معه شیء» و مدح بی قیاس و ستایش بی عدّ مقضای جناب دانایی که قهرمان علم و حکمتش به یک نظر از خود در خود برای نظام جهان محبت و احکام بنیان معرفت، از عین آن محو اثر، حضرتی هم واحد و هم کل برای نظام جهان محبت و احکام مبدأی و «معادی منه بعداً و الیه» یعود و ظهور العلام مریدی و مرادی و «شاهد مشهود» بروج ۳/ از آن حضرت احدیت جمع و وجود شاید بود تعیین فرمود که: «کنت کنزاً مخفياً»

و صلوات و صلوات، لایق حضرت مهتری که هدف تیر محبوبی فاحبیت ان اعراف ... «بوده بود و درود و تحیات مطابق جناب سروری که قبله تقدیر و تقدیر» مطلوبی فخلقت الخلق لأعرف «آمده عاشقی که خلایق از مضایق محنت گمراهی به طریق محبت الهی و حدایق مراتب مودت و آگاهی به وساطت هدایت او توانند رسید که «فاتبعونی یحببکم الله آل عمران ۳۱/ و صادقی که دانا و نادان و کافر و مسلمان از حسیض درکات نقص و حرمان و حجاب و خذلان به اوج درجات توحید و ایمان و کمال و مقامات و عرفان به عنایت او راه توانند برد که «قل هذه سبیلی ادعوا الی ال» له یوسف ۱۰۸/ دانای محقق «فعلمت علمه الاولین و الآخیرین» و پیشوای به حق «کنت نبیا و آدم بین الماء و الطین» سخن پرور» او تیت جوامع الکلم» و زبان آور انا افصح العرب و العجم و روح و ریحان سزاوار دل و جان منور صحابه محترم او و برخوردار از قرب و رضوان روان عطر اهل بیت معظم او، بزرگوارانی که حاملان عرش شرع بودند و سرورانی که قابلان نقش اصل و فرع شدند و مستحق ترحم و تقدیس اشباح معطر و ارواح مطهره دولتیانی که پروردگان لبان اخوات و شیر خوردگان پستان حقیقت انسانیت بودند و مرتبت مشوقی و منقبت معشوقی «و اشواقه الی لقاء اخوانی» داشتند صلوات الله علیهم اجمعین و تابعین با حسان الی یوم الدین.^۱

عرفان

موضوع این علم شریف حضرت حق متعال است، به اعتبار مقام ظهور و اسماء و صفات، نه به اعتبار مقام لا اسم و لارسم و بطون ذات، زیرا کنه ذات باری تعالی و غیب هویت حضرتش مدرک، مفهوم، مشهود و معلوم هیچ کس واقع نمیشود، چنانچه حضرتش از خود خبر داد، «ولا یحیطون به علما» ۱۱۰/ طه، و واصلان به حق نیز این معنا را دریافتند؛ «لا یدرکه بعد اللهم و لا یناله غوص الفطن»^۱ نهایت همتها حضرتش را درک نمی کنند و هر چه زیرکها با ذکاوت خود عمیق شوند، به حضرتش نائل نمی آیند.

عنقا شکار کس نشود، دام باز گیر
کانجا همیشه باد بدست است دام را
نی اشارت می پذیرد نی نشان
نی کس زو علم دارد نه عیان

ساحت عزت حضرتش ارفع از آن است که در محل تردد افهام یا تعرض او هام قرار گیرد، نهایت عقول در پله اول معرفت او متحیر و متلاشی است و بصیرت صاحب نظران در اشعه انوار عظمتش نابینا می باشد، آنچه در حیطه عقل، و هم و حواس قرار گیرد، خداوند سبحان از آن منزّه است، چرا که ممکن فقط قابلیت ادراک ممکن را آنهم در حد خود داراست.

ای برتر از آنکه بر تو ادراک رسد
یا فهم بلند و عقل چالاک رسد
ره در تو بغیر عرفناک نبود
عقلی که رسد بما عرفناک رسد

پس تلاش و پرسش از این ساحت شریف از، جهالت است، چنانچه فرعون جاهل سؤال کرد، «فمن ربکما یا موسی» طه/ ۴۹، اما موسای عارف، حق متعال را با صفت معرفی نمود، تا در عین جواب، ارشاد معرفت باشد، «قال ربنا الّذی اعطى کل شی خلقه ثم هدی «طه/ ۵۰» پروردگار ما کسی است که تمام اشیاء را خلق و سپس هدایت فرمود.»

اما از لحاظ تحقق و هستی، حضرتش اظهر و آشکارترین است، که هر پیدائی فقط از حضرتش ظهور یافته است، و به دلیل شدت ظهور مخفی است. «یا باطناً فی ظهوره و ظاهراً فی بطونه و مکنونه»^۲

یا من اختفی لفرط نوره
الظاهر الباطن فی ظهوره
بنور وجهه استتار کل شی
و عند نور وجهه سوه فئی

به تعبیر دقیق تر مقابلی ندارد که گفته شود اظهر، بلکه فقط اوست و ظهوراتش، حضرتش است و تجلیات و آیاتش «.... هو الله احد، الله الصمد، لم یلد و لم یولد، لم یکن له کفواً احد» توحید ۴-۱

^۱ نهج البلاغه - خطبه اول

^۲ شرح منظومه حکمت - ج ۱

اختفاء و احتجاب از قبل ممکن است به لحاظ قلت بضاعت و نداشتن آهی در بساط، به همین دلیل نمی تواند به حضرتش نظری نماید مگر از پشت حجاب اسماء و صفات، برای تقریب به ذهن مثل خورشید که، جز از پشت ابر نمی توان به آن نظر کرد،

كالشمس تمنعك اجتلاؤك و جهها فاذا اکتست برقیق غیم امکنا

خلاصه، موضوع علم عرفان، ذات احدی و اسماء و صفات سرمدی اش می باشد، ذات احدی به اعتبار ظهور به اندازه درجه معرفت ممکن نه کنه ذات.

مکانت عرفان:

ارزش هر علمی به موضوع و معرفت آن می باشد، موضوع این علم «لیس کمنله شی است»، علم عرفان نیز «لیس کمنله شی» و هیچ علمی بر پایه این معرفت نمی رسد، لذا حضرت خاتم (ص) فرمودند: «ما قلت و لا قال القائلون قبلی مثل لا اله الا الله»^۳

نه من و نه هیچ قائلی قبل من، مثل قول «لا اله الا الله» را نگفته است.

«ما تکلم المتکلمون مثل شهادت لا اله الا الله»^۴

ابوجعفر (ص): ما من شی اعظم ثواباً من شهادت لا اله الا الله، لان الله عزوجل لا يعدله و لا یشرکه شیء و لا یشرکه احد»

هیچ چیزی ثواب آن بیشتر از شهادت «لا اله الا الله» نیست، زیرا هیچ چیز عدل خداوند متعال نیست و هیچ چیز با او شریک نیست.

امام باقر (ع): «جاء جبرئیل الی رسول الله (ص) فقال یا محمد (ص)، طوبی لمن قال من امتك لا اله الا الله وحده وحده وحده»

درخت طوبی همان درختی است که سراسر بهشت را در زیر پوشش خود فرا گرفته است و تکرار سه مرتبه «لا اله الا الله» اشاره به مراتب توحید (ذات، صفات و افعال) می باشد، اگر فردی موحد به تمام مراتب توحید گشت، صاحب شجره طوبی و حیات طیبه خواهد شد، درخت آدمیت او به ثمر می نشیند و میوه بندگی آن رامزین می نماید و مورد خطاب حق متعال واقع می گردد «فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی»

فجر ۳۰-۲۹

اساس عرفان: بر دو رکن است؛ الف - توحید ب - موحد

^۳ توحید صدوق - ص ۱۸

^۴ مستدرک الوسائل ج ۱

الف - در توحید، اساس عرفان بر وحدت شخصی وجود و کثرت زدائی از حریم آن می‌باشد، وحدتی که به حضرت ذات نسبت داده می‌شود، عین ذات می‌باشد، نه صفتی یا نعتی زائد بر آن، زیرا در آن حضرت مغایرت و غیر اصلاً مجال ندارد، در وحدت دو اعتبار ذاتی وجود دارد؛ ۱- تمام نسبت و اعتبارات را کنار می‌زند، از این جهت ذات را احد گویند، که متعلق اطلاق ذات، بی‌وصفی و بی‌نهایتی او می‌باشد.

۲- نسبت و اضافات در او راه دارد، به این اعتبار ذات واحد است.

بین این دو اعتبار، نسبت به آن حضرت، مغایرت نیست، بلکه مغایرت نسبت به ماست.^۵ هرگونه کثرتی که تصحیح شود ناظر به تعین فیض منبسط است که مظاهر واجب اند و هیچکدام سهمی از بود ندارند که همه نمودند.

ب - موحد، انسان کاملی است که نه تنها بر وحدت شهود راه یافته بلکه بر وحدت شخصی وجود بار یافته است نه تنها آن وجود واحد را همواره با خود می‌بیند «هو معکم» بلکه باطن خود را که همان خلیفه مطلق خداست، در خدمت مستخلف عنه خویش مشاهده می‌نماید، زیرا، مرتبه حاصل از قرب نوافل، «كنت سمعه و بصره...» اول درجات کمال ولایت است و آخر آن با حق بودن، و هیچ تعینی از تعینات الهی را رها نکردن، و از آن غائب و مهجور نشدن می‌باشد.^۶

مقصد انسان معرفت و علم بالله است^۷ ولی انسانها خیلی به ندرت خود را به این اقیانوس طاهر و طهور می‌رسانند، غالب افراد در ظهورات پائین متوقف شده و به دلیل دون همتی خود را از لذت دیدار محروم می‌نمایند، ورود به آن آستان قدس، همت بلند و طی نمودن کوه و کوتلها و گذر نمودن از فراز و نشیبها می‌طلبند.

شیخ الرئیس نیز متذکر که این معنا می‌گردد: «جلّ جناب الحق عن ان تکون شریعه لکل وارد، او یطلع علیه الا واحد بعد واحد» آن آستان اقدس و اشرف از آن است که هر فردی بدون تحصیل مقدمات و بدون سنخیت به تواند، باریابد، تنها چابک سورانی که سوار برق همت گشته و چشم دنیا و آخرت را بستند، بعد از سالها تلاش و ریاضت، یکی، یکی به آن محضر می‌شوند، چه بسیارند، افرادی که هیچ اطلاعی نیافتند و در قعر مرداب جهالت مردند- صد هزاران خلق می‌میرند چون کرم زرد- و چه بسیارند افرادی که در وادی وحشتناک جهالت، منکر و معاند شدند.

«فان الناس اعداء ما جهلوا»

^۵ مشارق الدراری - ص ۱۲۱

^۶ تحریر تهید القواعد - ص ۵۵

^۷ در مباحث آینده بیشتر تبیین خواهد شد.

لذا شیخ رئیس تأکید می‌نماید، که هدف از عرفان نباید عرفان باشد، زیرا عرفان حالتی است که برای عارف پیش می‌آید و آن غیر از معروف است، اگر کسی قصد و غایتش عرفان باشد، از موحدین نبوده و از توحید و سر منزل آدمی فاصله گرفته است، زیرا با حق متعال، چیز دیگری را اراده نموده که این شرک است، اما اگر حق متعال را بشناسد و از خود غائب گردد، از عرفان خود غائب گشته او در حالی که عرفان را یافته به منزله پله نردبانی از آن صعود نموده و به معروف بار یافته و با شراب وصل «هو» مدهوش گشته است، بلکه فقط معروف را یافته و در نتیجه به مقام و اصلین نائل آمده است.

«من اثر العرفان للعرفان فقد قال بالثانی، و من وجد العرفان کانه لا یجد، بل یجدالمعروف به، فقد خاض لجه الوصول»^۶

و در جای دیگر تأکید می‌نمایند که، عرفان با جداسازی ذات از ما سوی آغاز شده، تا جائیکه گرد و غبار حاصل از تعلقات را تکانده و با دست شستن از خویش و سرانجام با فداء و فنا کردن خویش و رسیدن به مقام جمع که مقام جمع صفات حق است، برای ذاتی که با صدق ارادت همواره پیش رفته آنگاه با تخلق به اخلاق ربوبی و رسیدن به حقیقت واحد سپس با «وقوف» به کمال می‌رسد^۷، خواجه نصیرالدین طوسی (ره) در شرح آن می‌فرماید مقام وقوف مقام وحدت و عینیت است که واصف و موصوفی، سالک، مسلوکی، عارف و معروفی باقی نیست بلکه «انماالله اله واحد» «فهو هو لاشئی غیره».

«العرفان مبتدء من تفریق و نقض^۸ و ترک^۹ و رفض^{۱۰} ممعن فی جمع هو جمع صفات الحق للذات المدیده بالصدق منته الی الواحد ثم وقوف^{۱۱}»

و در جایی دیگر تأکید می‌نمایند که مطلوب و مقصود عارف صرفاً باید حق متعال باشد، و هیچ چیز را بر معرفت حضرتش ترجیح ندهد، عبادت حق متعال صرفاً بر مبنای شایسته یافتن حضرتش باشد، تا ارتباط شریف و زیبای عابد و معبود حفظ گردد، نه اینکه انگیزه عبادت به دلیل میل به چیزی یا ترسی از چیزی باشد، که حضرتش واسطه وسیله رسیدن به چیز دیگری باشد.

«العارف یرید الحق الاول لا شیء غیره، ولا یؤثرشیئاً علی عرفانه و تعبده له فقط لانه متسحق للعباده و لانه نسبه شریفه الیه لالرغبه اورهبه، و ان کانتا فیکون المرغوب فیه او المرهوب عنه هوالداعی و فیه المطلوب،

^۶ الاشارات و التنبیها - ج ۳ - ص ۳۹۰

^۷ در ترجمه قدری از عرفان نظری دکتر یثربی - ص ۲۷ استفاده کردید

^۸ تکاندن

^۹ انقطاع از چیزی

^{۱۰} ترک همراه یا بی‌اعتنائی یا به راحتی

^{۱۱} الاشارات و التنبیها - ج ۳ - ص ۳۹۸

و يكون الحق ليس الغايه بل الواسطه الى شئى غيره و هو الغايه و هو المطلوب دونه»^{۱۲}
این بیان مأخوذ از فرمایش مولی العرفا حضرت امیرالمؤمنین است. «... ما عبدتك خوفا من النار و لا طمعاً
فی الجنه بل وجدتك اهلاً للعباده»
بنابراین عارف با تمام وجود متوجه حضرت قدس است و خود را برای او می‌خواهد... نه او را برای خود
«المتصرف بفكره الى قدس الجبروت، مستديماً لشروق نورالحق فی سرّه»^{۱۳}

^{۱۲} الاشارات و التنبیها - ج ۳ - ص ۳۷۵

^{۱۳} الاشارات و التنبیها - ج ۳ - ص ۳۶۹

عارف

عارف، سالک مسافر سفر از منازل شهوات طبیعی و مشتتهای نفسانی و لذات و مألوفات جسمانی است که از لباس صفات بشری متخلع گشته، از ظلمت تعین خودی که حجاب نور اصل و حقیقت اوست، صاف گشته، پرده پندار خودی را از روی حقیقت برداشته، چون آتش از دود جدا گردد، با ترک عیوب، قبایح و اخلاق زشت از تعینات و امکان به اطلاق و واجب سیر کرده، به عکس قوس نزول که سیر از وحدت به کثرت است، عارف از کثرت به وحدت، سیر رجوعی و عروجی نموده از موهوم نجات یافته از دوگانگی و بیگانگی بیرون آمده، قطره وار با دریا متحد گردیده است یعنی اصل و حقیقت خود را یافته است.

کشف این معنی اگر خواهی بیا	تیغ لادن بر سر غیر خدا
بعد نفی خلق کن اثبات حق	تا که گردی غرق بحر ذات حق
از میان برخیزد این ما و منی	پس گدا گردد بحق شاه و غنی
رنگ بی رنگی بگیرد رنگها	دور گردد از رهت فرسنگها ^{۱۴}

عارف کسی است که غیر حق (موهوم) در نظرش از وجود استقلالی، مضمحل و متلاشی گشته - از این مقام به فناء فی الله تعبیر می شود - و بعد از فنا از خودی خود و غیر، همه را ظهورات حق متعال و باقی به حق بیند - از این مقام به بقاء بالله تعبیر می شود - در احدیت جمع مسکن گزیده است، و شأنیت خلیفه حق و هادی گمراهان و حیرت زدگان وادی جهل و ضلالت را پیدا نموده است.

آنجماعت که از خودی وارسته اند	در مقام بیخودی پیوسته اند
فانی از خود کشته و باقی بدوست	جملگی مغز آمده فارغ ز پوست
مقصد و مقصود ایجاد جهان	محرمان بزم وصل دلستان
مقتدا و رهنمای انس و جان	آمده لولاک اندر شأنشان
گر قبول خاطر ایشان شوی	شد مسلم بر تو ملک معنوی ^{۱۵}

ذوالنون می فرماید: «عارف بیننده بود، بی علم و بی عین و بی خبر و بی مشاهده و بی وصف، و بی کشف و بی حجاب، ایشان، ایشان نباشند، ایشان، بدیشان نباشند، بل که ایشان که ایشان باشند، به حق ایشان باشد، گردش ایشان به گردانیدن حق باشد و سخن ایشان سخن حق بود، بر زبانهای ایشان روان گشته و نظر ایشان نظر حق بود، بردیده های ایشان راه یافته.»^{۱۶}

^{۱۴} همان منبع

^{۱۵} همان منبع ص ۲۹۰

تذکره الاولیاء - ص ۱۵۳

با یزید بسطامی: «عارف آن است که در خواب جز خدا نبیند و با کس جز از وی موافقت نکند و سر خود را جز با وی نگشاید.»^{۱۷}

ابن سینا (ره) نیز عارف را کسی می‌داند که به وصول حقیقی نائل آمده، از خود غائب گشته و فقط مشغول حضرت قدس است، اگر توجهی به خودش هم کند، به عنوان ظهور و آیه حق متعال توجه می‌کند، نه توجه استقلال، یعنی توجه به نفس، توجه مجازی و عرضی است نه توجه حقیقی. «انه لیغیب عن نفسه فلیحیظ جناب القدس فقط. وان لحظ نفسه فمکن حیث هی خطه لا من حیث هی بزینتها، و هناک یحق الوصول»^{۱۸}

رونی وجود کن که از خود یابی
سرّی که نیابی و فصوص و لمعات
همچنین ذوالنون می‌فرماید: «اهل ولایت الله» آن جماعتی که شاهد حق‌اند به دل‌های خویش تا حق تعالی برایشان ظاهر می‌گرداند، آنچه بر هیچ کس از عالمیان ظاهر نگرداند.»
این فرمایش از حدیث قدسی است: اعددت لعبادی الصالحین مالا عین رأّت و لا اذن سمعت لا خطر علی قلب بشر، بل اطلعکم علیه، ثم قرأ فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قره العین»^{۱۹}
سید حیدر آملی (ره) که از نوشندگان این شراب ظهور است اینگونه حال خود را وصف می‌کند؛ دو بار قسم یاد می‌کند و سپس می‌گوید اگر آسمانها ورق و کاغذ شوند و درختان روی زمین قلم شوند، دریاها هفتگانه با بحر عظیم، و دریای محیط، مرکب شوند، جن و انس و ملک نویسنده شوند، نمی‌توانند یک‌عشر از عشیره آنچه را که خداوند متعال از معارف الهیه و حقایق ربانیه - که در این حدیث قدسی^{۲۰} آمده است -

به من اعطاء فرموده، به قلم آورند و عاجزند^{۲۱}

از یمین و یسار و تحت و فوق
نور بر گردنم افکنده طوق
به لحاظ این تاج کرامت و کرسی رفیع معرفت است که قرآن کریم، تأکید می‌نماید «و فی انفسکم افلا تبصرون» (۲۱- ذاریات) و «لا تکن من الغافلین» (۲۰۵- اعراف)

قدر خود بشناس و مشمر سرسری
خویش را از هر چه بگویم برتری

^{۱۷} تذکره الاولیاء - حس ۲۰۲

^{۱۸} الاشارات و البینات - ص ۳۸۶

^{۱۹} تفسیر قرطبی - ج ۱۴ - ص ۱۰۵

^{۲۰} منظور همان حدیث ۲ آمده، که برای اختصار اشاره شد.

^{۲۱} ستاره عرفان - مجموعه سخنرانی‌های کنگره علامه سید حیدر (ره) - ص ۳۹

۱- مقایسه عارف و زاهد

یکی از راههای شناخت و تبیین یک چیز مقایسه آن با مقابل آن می باشد، ابن سینا از این روش در معرفی عارف استفاده می نماید، تا عارف دقیق تر معرفی گردد.

او عارف را چابک سوار راهی کوی دوست معرفی می نماید، در حالیکه عابد و زاهد حضرت حق متعال را وسیله قرار می دهند، تا در حضيض انا نیت اقامت نمایند.

در تعریف زاهد می گوید: «زاهد کسی است که از متاع و مشتتهای دنیوی و طیبات آن اعراض می نماید»^{۲۲}

ولی این اعراض برای آن است که به متاعهای زوال ناپذیر اخروی دست یابد، در حقیقت او با خداوند متعال معامله می کند، دنیای فانی را می دهد، تا آخرت باقی (حور و غلمان و امتعه و اشربه) بدست آورد به عبارت دیگر دنیا را می برد در آخرت و دنیای ممتدی را طلب می کند و انگیزه او خود است ولی زهد عارف، اعراض از امتعه دنیوی است، تا بدینوسیله خود را از غیر حق منزه سازد و به غیر حق مشغول نگردد، هر چیز غیر حق برای او حقیر و ناچیز است، مگر مرآت حق متعال واقع شود.

«الزهد عند غیر العارف، معامله ما کانه یشتري بمتاع الدنيا، متاع الاخره، و عند العارف تنزه ما عما یشغل سره عن الحق، و تکبر علی کل شیء غیر الحق»^{۲۳}

بنابراین عارف طالب خود الهی است، لذا زهد او نیز به عنوان مقدمه و وسیله برای شکوفائی این بذر عالی است ولی زاهد، طالب موهوم و ناخود است، او صرفاً یک معامله گراست، بهشت عارف نقد و بیرون از او نیست ولی بهشت زاهد نسبه و بیرون از اوست.

شبستری می فرماید:

زتن بگذر، برود در عالم جهان	که حالی جان رسد آن جا به جانان
تنت آن جا به کلی فقد گردد	بهشت نسبه، حالی نقد گردد
بهشتی نه که می جویند هر کس	بهشتی کاندر او، حق باشد و بس
بهشت عالمیان پرنان و آب است	به صورت آدمی لکن دواب است. ^{۲۴}

همچنین حافظ می فرماید:

من که امروزم بهشت نقد حاصل می گردد وعده فردای زاهد را چرا باور کنم
ذوالنون می فرماید: «عارفان پادشاهان آخرت اند و عارفان پادشاهان زاهدانند»^{۲۵}

^{۲۲} «المعرض عن متاع الدنيا و طیباتها سمی الزاهد» اشارات و تنبیهات ص ۳۶۹

^{۲۳} اشارات و تنبیهات - ص ۳۷

^{۲۴} عرفان نظری - ص ۳۰

با یزید بسطامی: ۱- «عارف طیار است و زاهد سیار است.»

«هر که خدای را شناخت عذابی گردد، بر آتش، و هر که خدای را ندانست آتش بر او عذاب گردد هر که خدای را شناخت بهشت در او ثوابی گردد، و هر که خدای را ندانست بهشت بر او وبالی گردد.»

۳- «عارف به هیچ چیز شادشود، جز به وصال»^{۲۶}

۲- تفاوت عارف و عابد

ابن سینا (ره) ابتداء به تعریف عابد، مبادرت می‌ورزد، سپس تفاوت او را با عارف بیان می‌نماید. کسیکه بر عبادات، مواظبت و مراقبت دارد، عابد است؛ «المواظب علی فعل العبادات من القيام و الصیام و نحوهما یخص باسم العابد»^{۲۷}

و عبادت او به منزل معامله است، یعنی اعمال و افعالی را انجام می‌دهد، تا در مقابل آن ثواب و بهشت دریافت کند، او به منزله اجیری است که کار می‌کند، تا مزد و پاداش دریافت کند ولی عبادت عارف، تمرین و تکراری است تا بدینوسیله قوای متخیله و واهمه را در خدمت بعد الهی قرار دهد، آنها را تربیت کند که از دار غرور دنیا به جناب حق متعال متوجه گردند تا هر وقت سر انسان به نور حق متوجه گردید، این قوا نه تنها مزاحم نباشند، بلکه کمک و مشایعت کننده باشند، تا با تمام مراتب غرق توجه و دیدار حق متعال گردد.

«والعباده عند غیر العارف معامله ما کأنه یعمل فی الدنیا لاجره یاخذ ما فی الآخرة هی الاجر و الثواب»^{۲۸} در تفاوت بین عبادت عابد و زهد زاهد با عبادت و زهد عارف به دو نکته اشاره می‌فرمایند که یک نکته مربوط به ظاهر و پوست است و یک نکته مربوط به نیت و انگیزه عمل، نکته اول: قلمرو زهد و عبادت عابد پرداختن به اعمال رسمی و ظاهری است در مرتبه بدن ولی عارف، توجه باطنی به غیب، ملکوت و حقیقه الحقایق دارد که در آخر در مرتبه بدن ظاهر و نازل می‌گردد، یعنی ظهور عبادت در اعضاء و جوارح برای عابد، مقصد و منتهی می‌باشد ولی برای عارف مبدأ است، یا آخرین تنزل عمل اوست.

نکته دوم؛ انگیزه زاهد، معامله و نوعی داد و ستد است ولی انگیزه عارف وصول به حق است؛^{۲۹} که دوری از عوامل بعد و توجه نمودن به عوامل قرب از لوازم آن می‌باشد، عارف بازهد، از موانع پرهیز می‌نماید و به عبادت و اسباب قرب روی می‌آورد، به عبارت دیگر زهد و عبادت عارف به منزله تبری و

^{۲۵} تذکره الاولیاء - ص ۱۵۴

^{۲۶} تذکره الاولیاء - ص ۱۵۴

^{۲۷} اشارات و تنبیها - ج ۳ - ص ۳۶۹

^{۲۸} همان منبع - ص ۳۷

^{۲۹} عرفان نظری - ص ۳۱ (با تغییرات)

تولی می باشد.^{۳۰}

عبادت عارف اقتدا به اعرف العارفين علی بن ابیطالب است، که حضرت حق متعال را اهل و شایسته عبادت یافته و عبودیت و بندگی را افتخار و عزت خود می داند، «الهی کفی بی عزاً ان تکون لی رباً و کفی بی فخراً ان اکون لک عبداً»^{۳۱} حضرت معبود و جمیل مطلق را عبادت می کند، تا همانگونه که محبوب دوست دارد او را بیاید، «الهی انت کما احب، فاجعلنی کما تحب»^{۳۲} عبادت را به عنوان نعمت خاص الهی و آدمی خود تلقی می کند و با لذت و میل از آن تناول می کند تا شجره طوبی وجودش شکوفا کرد و بارور تر گردد، عبادت را به عنوان بار و تکلیف تلقی نمی کند که مجبور است این بار را به مقصد رساند تا اجرت گیرد، بلکه خود عبادت موضوعاً مورد عنایت است و رزق خاص الهی است که حضرت منعم بر انسان منت نهاده و به او ارزانی نموده است، درجه و احترام و کرامتی است که رب العالمین برای بنی آدم قائل شده است، لذا عبادت برایش تشریف است.

انسان مراتب مختلفی دارد - طبع، خیال، عقل، بعد الهی: - قرآن کریم از بعد الهی انسان به نفخه الهی «نفخت فیهِ من روحی» یاد می کند همان بعدی که انسان را از ما سوی جدا می کند، همان امانتی که آسمان و زمین تاب حمل آن را نداشتند «انا عرضنا علی السموات و الارض فابین ان یحملها» ولی انسان حد ناپذیر آن را پذیرفت.

هر کدام از این مراتب زوج مناسب خود را درخواست می کند، بشر در زوج طبع و بدن خود با حیوان مشترک است، در زوج خیال و وهم نیز با حیوان مشترک است و در زوج عقل با ملک مشترک است ولی در زوج بعد الهی از سایر موجودات ممتاز می گردد، که آن عبارت از عبادت، اطاعت و بندگی حق متعال است و که غذای عالیترین بعد انسان بوده و بعد الهی او را بارور و فربه می کند، تا انسان می رسد به جایی که جز خدا نبیند، و هر چه بالاتر می رود میل و ولع او به این غذای عالی، افزون می شود، لذا وقتی عایشه بی قراری حضرت (ص) را در حال سجده می بیند، به ایشان عرض می کند، شما دیگر چرا اینقدر خود را به زحمت می اندازید حضرت (ص) می فرماید «الم اکن عبداً شکوراً» اصلاً رزق من همین است، که آیا از رزق طهور و طاهر خود تناول ننمایم! انسان که به صورت پروردگار خلق شده است، در حال عبادت حقیقی غرق در محبوب مطلق، جمیل مطلق و بهی مطلق است که سر تا پای او را عشق حقیقی پر کرده است و از ما سوی خبری نیست،

هر چه جز معشوق باقی جمله سوخت

عشق آن شعله است که چون برفروخت

^{۳۰} اشارات و تنبیهات - ص ۳۶۹ (ترجمه شده همراه با تغییر)

^{۳۱} مفاتیح الجنان - مناجات حضرت امیر (ص)

^{۳۲} مفاتیح الجنان - مناجات حضرت امیر (ص)

لذا این عبادت که با الذ لذایذ و ابهج بهجتها مشحون است، تشریف است و همان الجنه ای است که به عنوان محل سکونت آدمی، معرفی شده است، یعنی آرمیدن در جوار قرب محبوب، لذا خود مقصود با لذات است.

ان الجنان جحیم عند فرقتکم
 هر کجا تو با منی من خوش دلم
 النار فی قریبکم خلدی و جناتی
 گر بود در قعر گوری منزلم
 خوشتر از هر دو جهان آنجا بود
 که مرا با تو سر و سودا بود.

صفات عارف

ابن سینا که در تعریف و قصد و انگیزه عارف او را با تمام وجود و سرّ و پیدا، ظاهر و باطن مشغول به حق متعال معرفی نمود، صفات عالی و متعالی را برای او ذکر می نماید، که روح اصلی همه آنها، اشتغال به حق متعال است، به عبارتی دیگر، عارف ظل الله حقیقی است که متصف به صفات و کمالات الهی شده و از رذائل و نواقص مبرا است، و صفات عارف را بدو دسته تقسیم می نماید که به نمونه هائی از آنها اشاره می شود:

۱- **نبوتی:** عارف گشاده رو و کثیر التبسم، زیرا او از ابتهاج حقیقی برخوردار است.

عارف به صغیر و کبیر احترام می کند.

عارف در نظرش همه افراد مساوی اند، زیر همه ظهور حق متعال هستند.

عارف شجاع است و از ترس برکنار است.

عارف جواد است، و از محبت باطل به دور است.

عارف از گناهان می گذرد، نفس او از ذلت شرّ خارج شده است.

عارف کینه ها را فراموش می کند، مشغول به ذکر حق متعال است.

۲- **سلبی:** اهل تجسس و تحسس نیست.^{۳۳}

با یزید بسطامی در جواب این سؤال که بزرگترین نشان عارف چیست؟

می فرماید: «آنکه با تو طعام می خورد و از تو می گریزد، و از تو می خرد و به تو می فروشد و دلش در حضایر قدس پشت بر پالش انس بار نهاده باشد».^{۳۴}

^{۳۳} اشارات و تنبیهات - ص ۳۹۱

^{۳۴} تذکره الاولیاء - ص ۲۰۲

مراتب و درجات سیر و سلوک

ابن سینا (ره): برای سیر سلوک و رسیدن به مقصد اعلای آدمی مراتبی و درجاتی را ذکر می‌نماید، که به ترتیب عبارت است از:

الف: اراده

اراده دو نوع است: ۱- حیوانی ۲- انسانی

از یک دیدگاه کلی می‌توان اراده را به دو تقسیم نمود: ۱- حیوانی ۲- انسانی

اراده حیوانی چهار مبدء دارد؛ ۱- ادراک ۲- شوق که شهوت یا غضب خوانده می‌شود. ۳- عزم (اراده جازم) ۴- نیروی که در اعضا و جوارح منتشر می‌شود.

اراده انسانی دو یا سه مبدء دارد، ۱- ادراک ۲- شوق و عزم در مقایسه اراده انسانی و حیوانی، اراده انسانی متحدند ولی مبدء چهارم را دارا نیست.

«اول درجات حرکات العارفين ما یستونه هم اراده وهو ما یعتري المستبصر بالیقین البرهانی، او الساکن النفس الی العقد الایمانی من الرغبه فی اعتلاق العروه الوثقی فیتحرک سره الی القدس لینال من روح الاتصال»^{۳۵}

ایشان به اولین مبدء اراده یعنی ادراک با عبارت «ما یعتري المتبصر بالیقین البرهانی، او الساکن الی العقد الایمانی» اشاره می‌نمایند، یعنی کسیکه یقین برایش حاصل شده باشد، یا از طریق قیاس و برهان یا از طریق ایمان و قبول و اعتقاد به فرمایش حضرات معصومین (س) و بابه مبادی دیگر «فیتحرک سره الی القدس لینال من روح الاتصال» اشاره فرموده‌اند، یا کسیکه این بنش و توجه برایش حاصل شود، متوجه وطن اصلی خود شده، بار سفر می‌بندد سرّ و روح را متوجه حضرت قدس می‌نماید تا به آن حضرت متصل گردد.

تذکر: در عرفان عملی از این مقام به یقطه، یاد شده است، که دل نورانی شده و برای خداوند متعال قیام می‌کند.^{۳۶}

ب - بعد از اراده ریاضت است «نم انه لیحتاج الی الریاضه»^{۳۷}

^{۳۵} الاشارات و التنبیها - ج ۳ ص ۳۷۸

^{۳۶} «القومه لله هی یقطه من سنه الغفله و النهوض عن ورطه والفترة . هی اول هیا یستنیر قبلی البد بالحویه لرویه نور التنبیه» منازل السائرین (نقل از راه و رسم منزلها...)
قیام برای خداوند متعال، همان بیداری از خواب غفلت و رهائی از گرداب سستی است، و این نخستین فروغ حیات قلب با دیدن نور آگاهی بخش خداوند است.

^{۳۷} الاشارات - ص ۳۸۰

دلی که روشن به نور یقظه گشت و در پی طلب حق به پرواز در آید، هم و تلاش خود را در جهت آماده کردن خانه برای ورود صاحبخانه به کار می گیرد و مردانه در این راه کمر همت می بندد و از ناملایمات راه نمی هراسد.

حاشا! که دل از خاک درت دور شود یا جان ز سر کوی تومهجور شود.^{۳۸}

این دیده تاریک من آخر روزی از خاک که قدمهای تو پرنور شود.

اهداف ریاضت: «والریاضه متوجه الی ثلاثه اغراض: الاول: تنحیه ما دون الحق عن مهتن الایثار، و الثانی: تطویع النفس الا ماره...»^{۳۹}

رسیدن به وصال دوست جز با زدودن موانع و حجب امکانپذیر نیست؛ موانع داخلی است و یا خارجی؛ موانع خارجی ما سوی و اغیار هستند که اگر کعبه امال و مقصود انسان واقع شوند، انسان را از رسیدن به منزل دوست باز می دارند، لذا در حد ضرورت و نیاز و به عنوان مقدمه، انسان باید بدانش اشتغال پیدا کند «رینا اتنا فی الدنیا حسنه» درخواست دنیائی که حسن و مقدمه شکوفائی بذر انسانی انسان باشد، است نه دنیائی که انسان را در خدمت خود بگیرد و از محبوب و معشوق حقیقی منصرف نماید.

موانع داخلی: قوای مخیله و واهمه هستند که اگر در خدمت عقل قرار نگیرند، مزاحم طی طریق انسان بوده و انسان را در کوه و کوتلهای خطرناک غضب و شهوت و هلاک می کنند ولی اگر در خدمت عقل قرار گیرند، نه تنها مزاحم نیستند که مزاحم اند و دستیاران عقل، لذا خیال و وهم اولیاء الهی، با خیال و وهم انسانهای معمولی فرق دارد.

آن خیالاتم که دام اولیاست عکس مه رویان بستان خداست

پس سالک کوی قدس باید آنقدر تلاش نموده، و خون دل بخورد، که این قوی را تربیت نماید تا در خدمت عقل در آید، این کار یک روزه و یک ساله نیست، بلکه گاه یک عمر زحمت و تلاش می طلبد؛ تا دیده و دل خون نکنی پنجه سال هرگز ندهند راهت از قال به حال^{۴۰}

این گردنه مهمی است که انسان باید از آن عبور کند، لذا معصوم (س) فرمود، از وهم به در آئید، ما شما را شفاعت می کنیم، و اکثر مردم در این بیابان تیه و هم سرگردان می مانند و والی الابد در جهنم سوزان آن هجلد می مانند، لذا علما بالله تعبیر فرمودند، که «وهم، نگهبان. بارگاه الهی است» شیخ الرئیس می فرماید جل جناب الحق عن ان یکون شریعه لکل وارد^{۴۱}

^{۳۸} دیوان عراقی - رباعیات - حس ۲۲۷ - شماره ۷۳

^{۳۹} انتشارات - ص ۳۸۴

^{۴۰} نقد النصوص فی شرح نقش الفصوص - ص ۷۷

^{۴۱} اشاره و بینات - ۳۹۴

در این میدان تکرار و تمرین و ریاضت گاهی این قوی در تحت حکومت عقل واقع می‌شوند و گاهی از حکومت عقل خارج می‌گردند، وقتی از حکومت عقل خارج می‌شوند، انسان پشیمان شده و خودش را ملامت می‌کند، وقتی در حکومت عقل قرار می‌گیرند، انسان‌ها به مرحله آرامش و اطمینان می‌رسد، تا جائیکه بطور کامل مطیع عقل و کارگزار او گردند، که انسان به مرحله اطمینان مروج نموده و از مزاحمت آنها بطور کل نجات می‌یابد قرآن کریم از این مراتب به اماره، لواحه و مطمئنه یاد می‌کند، در مرحله اطمینان انسان مخاطب حق متعال واقع می‌گردد که یا ايتها النفس المطمئنه ارجعی الی ربک راضیه مرضیه فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی» / فجر ۲۹-۳۰

ای نفس مطمئن به سوی پروردگارت برگرد در حالیکه تو راضی و مرضی هستی، داخل در بندگان خاصم شو و داخل بهشت لقای خودم کرده. سعی تو مشکور واقع شد و به مقام وصال و قرب عروج نمودی.

سوم: لطیف شدن سر برای بیداری و تنبیه است، سالک که در راه عروج و قرب به حق متعال است، باید سنخیت پیدا کند، چون قرب متصف شدن به اسماء و کمالات حضرتش می‌باشد، از جمله اسماء حضرتش لطیف است، پس باید لطیف گردد، تا صور عقیده سریع در او متمثل گردد و از امور الهی که مهیج شوق و بهجت وجه است، به سهولت متأثر شود.

راهها و اسباب وصول به اهداف ریاضت:

«والاول یعین علیه الزهد الحقیقی»

راه رسیدن به هدف اول ریاضت زهد است، در بحث تفاوت زهد عارف و زاهد گذشت که عارف زهد پیشه می‌کند، برای اینکه است که سر او از توجه به غیر حق متعال، منزه شود.

راههای رسیدن به هدف دوم و الثانی یعین علیه عده اشیاء: ۱- العباده المشفوعه بالفکره: «۱- عبادت همراه با تفکر و حضور، در عبادت اگر بدن و دل یک مقصد را طی کنند، همانگونه که بدن در اختیار فرمان الهی است به فرمان او رو به قبله، به فرمان او در حال قیام، رکوع، سجود و... قرار می‌گیرد، دل نیز متوجه حق متعال باشد، عبادت سبب عروج و صعود انسان می‌گردد و قوای نفس در خدمت حق متعال، و الا سبب نزول و سقوط است.» فویل للمصلین الذین هم عن صلاتهم ساهون» ماعون / ۱۰۷

۲- «ثم الحان المستخدمه لقوی النفس الموقعه لما لحن به من الکلام موقع القبول من الاوهام.» ۲- راه دیگر مطیع نمودن نفس با صداهای خوش و زیباست زیرا باعث اعجاب نفس شده و از اینکه قوای خود را در مسیر حیوانی بکار گیرد عدول می‌کند و در مسیر الهی مطیع می‌شود.

۳- «ثم نفس الکلام الواعظ من قائل زکی بعباره بلیغه و نغمه رخیمه و سمت رشید.»

راه دیگر کلام واعظی است که خودش زکی و مهذب باشد و کلام او نیرسه خصوصیت داشته باشد؛
 ۱- بلیغ و رسا باشد در عین اینکه مفید مقصود است از حشو و اخلال نیز به دور باشد. ۲- با بیان لین و نرم
 باشد. ۳- موجب تصدیق شنونده و برانگیختن او به عمل گردد.

۳- راههای وصول به هدف سوم ریاضت:

ابن سینا دو راه مهم را برای رسیدن به هدف سوم ریاضت را پیشنهاد می کند:
 «و اما الغرض الثالث فیعین علیه فکر الطیف، والعشق العفیف الذی یامر فیه^{۴۲} شمائل المعشوق لیس سلطان
 الشهوه»^{۴۳}

۱- فکر لطیف

وقتی انسان از لحاظ شرایط روحی و بدنی، از جهت کمی و کیفی در حال اعتدال باشد، برای انسان
 آمادگی ایجاد می شود تا مطالب را با سهولت و به غو طریف ادراک نماید.

۲- عشق عفیف

عشق انسانی به دو قسم تقسیم می شود:

الف- عشق مجازی: خود به دو قسم تقسیم می گردد: ۱- نفسانی که مبدأ آن مشاکلت جوهری نفس
 عاشق و معشوق است و بیشترین اعجاب عاشق به کمالات و خلیات مشوق است، این عشق عقیقی است
 که نفس عاشق را نرم، لطیف و بریده از استغالات دنیوی می کند، همت او را واحد نموده، و اقبال بر
 معشوق حقیقی را آسان می نماید. به منزله پله ای برای معروج به معشوق حقیقی است.

۲- حیوانی؛ مبدأ آن شهوت و طلب لذت حیوانی است، برخلاف عشق قبلی که توجه عاشق به کمالات
 معشوق است، در اینجا توجه معشوق به صورت و خلقت معشوق می باشد، و روح و باطن آن خودخواهی
 و انالیت است، لذا بیشتر مقارن با حرص و فجور... می باشد، و دره هولناک سقوط انسان می باشد.

هر که پا بر سر جهان نهاد	همت او عجیب پست افتاد
و آنکه از دست خود خلاص نیافت	در ره عشق افتاده پای بست
- عشقی که نه عشق جاودانی است	باز بچه شهوت جوانی است

نظامی

ب- عشق حقیقی

توجه به جمیل مطلق و مستغرق در حق متعال شدن

^{۴۲} جمله شمیله یعنی خلق (کمال)

^{۴۳} «والحب اذا فرط سمی عشقا» خواجه طوسی - شرح اشارات تنبیهات - ج ۳ - ص ۳۸۰

به طور کلی کمال و خوبی باعث محبت می شود، هر چه درجه کمال و خوبی بالاتر باشد، محبت نیز شدیدتر، حال اگر کمال و خیر مطلق باشد، و ادراک هم ادراک تاقی باشد، محبت تام است، و محبت وقتی به حد افراط رسید، عشق نامیده می شود، عشق حقیقی و اتم مربوط به وجود حقیقی و اتم است، یعنی حضرت ذوالجلال و الاکرام، که خیر محض است و ذات حضرتش برای ذات فقط حضور دارد، پس اتم ادراکات اختصاص به حضرتش دادر و این عشق حقیقی است، ابن سینا با بیان زیبا به این لطیفه اشاره می نمایند:

«اجل مبتهج بشئی هو الاول بذاته لانه اشد الاشياء ادراكاً لاشد الاشياء، کمالاً الذی هو بری عن طبیعه الامکان و العدم و هی منبعاً الشر»^{۴۴}

بعد از حضرت حق متعال، اشیاء دیگر به نسبت شدت درجه وجودی و قرب به حق متعال از ابتهاج و عشق برخوردارند، مثل نفوس ناطقه ملکی و نفوس کامله انسانی.

اهمیت محبت و عشق حقیقی

اساس آفرینش براساس جت ذاتی است «کنت کنزاً مخفياً فاحببت ان اعرف فختلقت لکی اعرف» محبت آب حیات جاری در پیکر قوس نزول است.

در ازل پرتو رویت ز تجلی دم زد عشق پیدا شد و آتش بر همه عارم زد
جلوه که درخت دید ملک عشق نداشت عین آتش شد از این غیرت و بر آدم زد
لذا مرکز ثقل توجه محبوبی آدم است.

در قوس صعود نیز توشه راه این مسافر بلند همت، محبت است که سختیها و ناهمواریها را بر او آسان می نماید و با الهام از «غمض عینیک» از توقف در دنیا و آخرت بر تر می پرد و راهی جوار قرب دوست می شود و در آنجا مسکن می گزیند.

امروز هوا در دل جز یار نمی گنجد یا یاد در این جلوه دیار نمی گنجد
و زیار چنان پرشد کا غیار نمی گنجد خواهی که درون آبی بگزار عراقی را
در جان خراب من جز یار نمی گنجد کاندر طبق انوار، اطور نمی گنجد^{۴۵}

علماء بالله محبت را به عنوان یکی از منازل عرفان برشمرده اند، و صراط مستقیم بین محب و محبوب دانسته اند، سیر سالک از جرقه ای که از آتش محبت حق متعال (یقظه) در جان او می افتد و شروع می شود، و با سیر تصاعدی رو به تضایف می رود، زیرا محبت دایره مدار سنخیت است، هر چه ادراک و

^{۴۴} اشارات و تنبیهات - ج ۳ ص ۳۶۰ در ضمن ایشان از لفظ عاشق و معشوق احتراز نموده اند، زیرا در عرف حکمهای الهی و عرفا، معمول نیست.

^{۴۵} دیوان عراقی - غزلیات ص ۶۸ . ۵۷

معرفت سالک افزون می شود، سنخیت او بالاتر می رود و محبت او افزایش می یابد «والذین امنوا اشد حبا لله» بقره / ۱۶۵ و تا در همه جا و همه چیز، شاهد جمال دل آرای محبوب می گردد.

- ما را بهشت بهر لقای تو در خور است بی پرتو جمال تو جنت محقر است.

- در خاطر هر که عشق ورزد عالم همه حبه‌ای نیز زد

نظامی

به تعبیر دیگر ملاک سنخیش قدر و ارزش افراد بسته به میزان محبت آنهاست، کسیکه بی بهره یا کم بهره باشد، مغبون و خاسرست «خسرت صفتقه عبدن لم تجعل له من حبک نصیباً»^{۴۶}

بنده‌ای که بهره‌ای از محبت حق متعال ندارد، معامله‌اش زیانمند باد.

چنین فردی بر این زیان و خسارت عظیم باید ماتم گرفته و اشک ریزد

علی نفسه فلیبک من ضاع عمره و لیس له فیها نصیب و لا سهم

شیخ الرئیس نیز با اقتباس از انوار درخشان قرآن و عترت، کسی را که لذت و بهجت محبت الهی را نچشیده، گمراه معرفی می نماید و می فرماید، آن بیچاره آنچنان با لذات مجازی و ناقص، انس گرفته که از لذت و بهجت حقیقی غافل بوده، و خداوند متعال را وسیله‌ای به رسیدن به غیر حق، قرار می دهد، و در حقیقت از حضرتش اعراض دارد، مثل کودکانی که لذت دیگری را نچشیده‌اند، لذا همت آنها متوجه لذات پائین است، به جای لذت علم و ادراک به لذت بازی و... روی می آورند، اینها نیز به جای لذت دیدار، به لذات زودگذر و مجازی دنیوی بسنده کرده‌اند، اگر هم خداوند متعال را عبادت و اطاعت می کنند، برای اینکه به لذات موردنظر خود بیشتر دست یا بند.

ولی کسیکه در معرض نفحات قدس قرار گرفته و دیده به کحل معرفت، منور نموده، تمام همت خود را متوجه محبوب می کند و از ما سوی چشم می پوشد.^{۴۷}

- عشق آن شعله است که چون بر فروخت هر چه جز معشوق باقی جمله سوخت

- الهی ما الله الخواطر الهام بذکرک علی القلوب و ما اطیب طعم حبک و اما اعذب شرب قربک

«المستحل توسط الحق مرحوم من وجه فانه لم تطعم لذه البهجه به فیتستظمها انما معارفته مع اللذات المخدجه فهو حنون الیها غافل عما و راءها، و ما مثله بالقیاس العارفين الا مثل الصبیان بالقیاس الی المحنکین فانهم لما غفلوا عن طیبات یحرص علیه البالغون اختصرت بهم المباشرة علی طیبات اللب صاروا یتعجبون ا من اهل الجد اذا زور عنها کیفین علی غیرها . کذلک من غض النقص بصره عن مطالعه

^{۴۶} مفاتیح الجنان - دعای امام حسین (س) در روز عرفه

^{۴۷} تحریر تمهید القواعد ص ۵

بهجه الحق اعلق کتفیه بما یلیه من اللذات لذات الزور فترکها فی دنیا عن کره و ماترکها الیستاجل اصنافه و ان یعبد الله و یطیعه لیخوله فی الاخره شعبه منها فیبعث الی مطعم شهی و مشرب هنی و منکح و بهی اذا بعثه عنه فلا مطمع لبصره فی اولا و اخره الا الی اللذات قبقه و ذبذبه و المستبصر بهدایه القدس فی شجون الاثار قد عرف اللذه الحق ولی وجهه سمتها مستد حما علی هذا المؤخوذ عن رشده الی فنده و ان کان مایتوخا بکده مبدولاً له بحسب وعده»

ج - سالک با اراده و ریاضت به اولین درجات وجدان و اتصال بار می یابد متنع به خلسه های می شود ، نور حق تعالی مثل برقه های می دمد و سپس خاموش می شود، «ثم انه اذا بلغت به الاراده و الرياضه حدّاً ما عنت له خلسات من اطلاع نور الحق علیه لذینه.»

اتصال به جناب قدس کم کم ملکه می شود سالک بدون ریاضت که قبلاً به عنوان حد و اتصال بود ،اتصال برایش حاصل می گردد ،درابتدا چون این حالات مألوف و مأنوس نیست آرامش و قرار او را می گیرد بطوریکه که اطرافیان متوجه تغییر حالت او می شوند ولی با استدامه کم کم به آن انس و الفت گرفته و هر وقت خالی از وقت و اتصال می شود، حیران و ناراحت می گردد، درمراتب بعد حالات درونی او در ظاهر ظهوری پیدا نمی کند، بطوریکه با اینکه درجمع است ولی غایب است، بدون اینکه دیگران متوجه شوند - حدیث حاضر غایب شنیده ای!- در مرحله بعد به جایی می رسد که هر وقت اراده کرد در محضر است و در مرحله بالا به جایی می رسد که هر چیزی را ملاحظه کرد حق تعالی را ملاحظه نموده تا جایی که سر او و آئینه جلا یافته ای است که حق متعال در او ظاهر می شود و لذات حقیقی به او اقامه می شود و مبتج و شاد است ،گاهی نظری به حق دارد و به آن مبتهج می شود و گاهی نظری به ذات خود که مبتهج و به حق است تا بالاخره به جایی می رسد به وصول تام بار یافته از خود به کلی غایب می گردد و اگر توجهی هم نمود از حیث اینکه مزین به حق تعالی است - که به اصطلاح علماء ،بالله ،به مقام فنا عروج نموده از ناخود و موهوم خالی و به خود و حقیقت تحقق می گردد و دل به او به حقیقت منور و زنده می شود، و درقیامت یعنی قیام حق - روشن شدن حقیقت - وارد می گردد.

آنچه هست حق حقیقت است و مقابل آن عدم، یعنی غیر از آن چیزی نیست حالا اگر به غیر آن مشغول گشت و، به موهوم اشتغال زیده و در مسیر هلاکت و نابودی قدم برمی دارد لذا در حدیث شریف کمیل وقتی کمیل از حقیقت سؤال می کند حضرت (س) در جواب می فرمایند کشف «سبحات الجلال من غیر اشاره» کمیل از حضرت سلام الله تقاضای توضیح می نماید حضرت سلام الله جواب می فرماید محوالموهوم مع صحو المعلوم تقاضای بیان بیشتر می کند حضرت (س) بیان بیشتر می کند حضرت (ص) جواب می فرمایند «نور یشرق من صبح الازل فیلوح هیا کل التوحید آثاره» و در نهایت می فرماید «اطف

السراج فقد طالع الصبح» چراغ انا نیت و موهوم را خاموش کن صبح طالع شده و قیامت بر پا می گردد ان
الساعة اتیه لا ریب فیها» حج / ۷

زین سان که بقای خویشتن می خواهی
تا یک سر موز خویشتن آگاهی
از ابوالحسن فرقانی پرسیدند خدا را کجا دیدید؟ گفت آنجا که خود را ندیدم
از خرمین هستیت جوی، کی گاهی
گردم زنی از راه فتا گمراهی
ولم تغن ما لم تجتلی فیک صورتی
فلم تهونی ما لم تکون فی فانی

اگر انسان به مقام عالی راه یافت، حزن و اندوه از او برداشته شده و به اطمینان و سکینه بار می یابد، «الا ان
اولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم یحزنون» یونس / ۶۲

دوش وقت سحر از قصه نجاتم دادند
بیخود است از شعشه پرتو ذاتم کردند
و ندران ظلمت شب آب حیاتم دادم
باده از جام تجلی صفاتم دادند
از لذایذ ملتذ و از نعمی متنعم می شود که حاضران نیست لذت

نیست یک لحظه آن را بالذت تمام دنیا و آخرت عوض کند
«اللهم ارزقنا»

بنابراین سالک در سفر اول، دیوار من و تویی را خراب می کند و به من استعلاء یافته و من الهی خود
دست می یابد که از آن تعبیر به فنا می شود، پس فنا نابودی یکی و اثبات دیگری نیست، بلکه خود
آگاهی عارفانه است در این خداگاهی، من، آدمی سعه و گسترش می یابد و همه را زیر نور چتر خود
می گیرد در می یابد که جهان یک پدیده بیرونی نیست که با او نامحرم باشد بلکه محرم، مأنوس و همه
نوع است مثل ذغال سرد که در کنار آتش قرار می گیرد کم کم نورانی، شفاف، گرم می گردد، و دارای
اثرات و فوائد بسیار، انسان نیز در اثر توجه به حق تعالی، لطیف نورانی گشته و متضمنه صفات الهی
می شود، خدا دست او می شود در مرحله بالاتر او دست خدا می شود و ...، لذا تصرف در عالم به سادگی
تصرف در بدن خودش می باشد که از این مرحله این عربی به مقام همّت یاد می کند، نمونه اش تسبیح
کوهها با حضرت داود؛

انا سخرنا الجبال معه یسبحن بالعی و الاشراق» ص / ۱۸ بدین ترتیب همانجا می رود که وطن اصلی اوست
و در آن قرار و اطمینان می یابد، همانجا که از آنجا نزول کرده بود.

«اللهم ارزقنا»

یا رب به وفور کارسازیت
یک جام حواله کن به فانی
دارش به محمد و آله
و السلام علیک و رحمه الله و برکاته

یا رب به کمال بی نیازت
از بزم صفا به شاد کامی
زان جام مدام مست و اله

فهرست منابع

- ۱- اشارات و تنبیهاات - شیخ ابی علی حسین بن عبدالله بن سینا - شرح خواجه نصیر الدین طوسی - نشر البلاغه - چاپ اول - ۱۳۷۵
- ۲- تذکره الاولیاء عطار نیشابوری
- ۳- تفسیر محیط الاعظم و البحر الخضم - سید حیدر آملی - تحقیق سید محسن موسوی - اسوه - چاپ اول - ۱۳۸۰
- ۴- دیوان عراقی - همدانی متخلص به عراقی - شیخ فخرالدین ابراهیم - نگاه - چاپ دوم ۱۳۷۳
- ۵- راه و رسم منزلها - علی شیخ الاسلامی - شرح منازل السائرین - علی شیخ الاسلامی - نشریه آیه - اول ۷۹
- ۶- ستاره عرفان - مجموعه سخنرانیهای کنگره علامه سید حیدر (ره) - انتشارات مبعث - چاپ اول ۱۳۸۲
- ۷- عرفان نظری
- ۸- مشارق الدراری - شرح تایید ابن فارض - سعید الدین سعید فرغانی - مقدمه و تعلیقات استاد جلال الدین آشتیانی - دفتر تبلیغات حوزه علمیه قم - دوم
- ۹- مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز - شیخ محمد لاهیجی - مقدمه کیوان سمیعی - انتشارات سعدی - چاپ ششم ۱۳۷۳
- ۱۰- مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه - عزالدین محمود کاشانی - تصحیح علامه جلال الدین همائی - نشر هما پنجم ۱۳۷۶
- ۱۱- مفاتیح الجنان - عباس قمی - ام ایها (ناشر) - چاپ اسوه - چاپ اول ۱۳۸۱